

انگشت اتهام منتقدان تلویزیون معمولاً متوجه برنامه‌های خشن و دنیای تحریف شده‌ای است که از طریق برنامه‌های آن به سمع و نظر تماشاگران می‌رسد یا پیرامون بازنمایی افکار قالبی درباره اقلیت‌ها و نقش زنان می‌باشد.

نیل پستمن از جمله این منتقدان است اما انتقادهای خود را صرفاً به برنامه‌های کم ارزش تلویزیون محدود نمی‌کند بلکه کل ساختار نمایشی این رسانه همگانی را در برمی‌گیرد. کتابی از او که به فارسی با عنوان زوال فرهنگ در بستر عشرت؛ زندگی در عیش، مردن در خوشی ترجمه شده است که در اصل عنوانش این طولانی عبارت بوده است:

Amusing ourselves to death: Public discourse in the age of show business

او در این کتاب به صراحت درباره انتقادهای خویش چنین می‌گوید: «در مخالفت با برنامه و اعتراض به مزخرفاتی که از تلویزیون پخش می‌شود مطلبی ندارم» (پستمن، ص ۸۶) همچنین او معتقد است ایراد از خود تلویزیون به عنوان یک رسانه سهل الوصول است و اگر برنامه‌های تلویزیون هم پوچ و بی‌ارزش و «مزخرف» هستند به واسطه خود ماهیت تلویزیون به عنوان یک رسانه ساده پسند و مروج آسان‌گیری است. از این رو پستمن خطر اصلی تلویزیون را در جدی انگاشته شدن آن می‌داند و معتقد است «... تلویزیون به عنوان رایج‌ترین وسیله، زمانی خطرناک‌تر است که واسطه انتقال و ابزار مبادله پیام‌های مهم فرهنگی قرار گیرد» (پستمن، ص ۸۶). در واقع، به نظر او تلویزیون ماهیتاً دارای چنان خصیصه‌ای است که تماشاگر را از جدی انگاشتن دنیای واقعی دور می‌کند و جهان بینی نوینی را در او به وجود می‌آورد که مشمول رویکردهای جدید نسبت به زندگی و عادات و رسومی است که به تدریج در فرهنگ توده‌ها رسوخ کرده به آنها شکل می‌دهد. انتقادی که به تدریجی‌های پستمن می‌شود وارد کرد این است که تأثیرگذاری منفی تلویزیون که مورد نظر اوست، به لحاظ کمی قابل اندازه‌گیری نیست و تحلیل‌های او از طریق مستندات علمی پشتیبانی و حمایت نمی‌شود بنابراین، بین پژوهش‌های علمی مربوط به کارکرد تلویزیون و نتیجه‌گیریهای منفی پستمن رابطه همبستگی وجود ندارد.

نکته دیگر این که اعتراض پستمن صرفاً به تلویزیون آمریکاست و نبایستی ویژگی‌های آن را به سراسر جهان تسری داد. تلویزیون به عنوان یک رسانه نقش یکسانی در همه جا ایفا نمی‌کند و به لحاظ محتوایی، برنامه‌های تولیدی آن متناسب با تماشاگران محلی یا کشوری است؛ همان طور که برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی آمریکا، خصوصیات فرهنگی مردم آن کشور را دارد. لذا، تولید برنامه‌های تلویزیون گرچه از نظر رسانه‌ای خصلتی ثابت دارد اما به لحاظ محتوایی متغیر است و کاملاً تابع ذوق و سلیقه مردم جامعه‌ای است که مخاطب برنامه‌ها هستند.

دغدغه پستمن این است که چنین رسانه‌ای، آنچه را که در عصر ماقبل تلویزیون جدی تلقی می‌شد تا سرحد سرگرمی تنزل داده است. با توجه به اینکه در تلویزیون، تصاویر و نه واژگان، عهده‌دار اصلی شرح و توصیف وقایع هستند، بنابراین، به راحتی با مخاطبان مختلف که تنوع زبانی گوناگونی هم دارند، ارتباط برقرار می‌کند. می‌دانیم که سرخپوستان قادر نبودند با استفاده از دود به عنوان یک رسانه، پیام‌های فلسفی رد و بدل کنند آنها فقط پیام‌های ساده‌ای را می‌توانستند انتقال دهند. حال در دنیای امروز، تلویزیون به عنوان

یک رسانه قادر به انتقال محتوای کامل پیام از طریق تصاویر نیست زیرا اساساً، تصاویر توانایی مطرح ساختن مفاهیم پیچیده و عمیق یا تبادل آن را با دیگران ندارند. تاریخ تمدن بشری نشان می‌دهد که گذر از خط تصویری (هیروگلیف) به خط الفبایی و نوشتار موجب پدید آمدن انواع مکاتب فکری شده است.

پستمن نیز مانند مک لوهان معتقد است که رسانه، خود یک پیام است، اما او بر اساس پیروی از این عقیده، اضافه می‌کند که رسانه ارتباطی دارای «بازتاب» خاص خویش است. او در این باره چنین می‌نویسد:

«من اعتقاد دارم که هر وسیله‌ی ارتباط جمعی از نوعی بازتاب برخوردار است. از آنجا که هر کدام از ابزارها و وسایل ارتباط جمعی به نوعی معین نظم و سامان دهی تفکر، اندیشیدن و نیز جذب و هضم تجربیات ما را هدایت می‌کند، لذا در شکل‌گیری حوزه‌های خود آگاهی و همچنین در شکل دهی به نهادهای اجتماعی ما نقش گسترده و گوناگون دارد.» (پستمن، ص ۸۸)

پستمن مثال‌هایی را برای روشن ساختن نظر خویش مطرح می‌کند؛ از جمله به دادگاه سقراط فیلسوف معروف یونان باستان، می‌پردازد که چگونه سقراط «بدون آلاش و بی‌شایبه و بدون استفاده از فنون و ظرایف نطق و بیان از خود در برابر قاضی دفاع کرد. (پستمن، ص ۹۴). به نظر پستمن، سقراط به دلیل آن که روش دفاع او با روش دفاع رایج ارایه حقایق منطبق نبود محکوم شناخته شد.

پستمن مدعی است که ادبیات مکتوب در آمریکا، روزگاری نمودار فرهنگ مردم این سرزمین بود در عصر پیش از تلویزیون جنبه منطقی و مستدل داشت ولی امروزه بر اثر آثار سوء تلویزیون جایگاه پستی پیدا کرده است. برای درک بهتر نظر پستمن می‌توان از اقوام بدوی، مثلاً بومیان آفریقای غربی صحبت کرد که فرهنگ شفاهی و سینه به سینه دارند. چنین فرهنگی بر خلاف فرهنگ مکتوب که نیازمند تمرکز است و توجه خاص نویسنده و خواننده را در ارائه و درک متن می‌طلبد؛ بنابراین پستمن معتقد است که چنین فرهنگی فاقد مفاهیم و اندیشه‌های والاست. از این رو، می‌توان استنباط کرد که تلویزیون ماهیتاً به دلیل اتکای اصلی داشتن بر دیدن و شنیدن و نه خواندن، قادر نیست افکار عمیق را انتقال دهد و به همین خاطر، بازگشتی به عصر پیش از نوشتار و زندگی قبایل بدوی است.

او در جایی دیگر می‌گوید «آنچه را که یک فرهنگ از هوش درک می‌کند، از قدرت و کارایی مهم‌ترین ابزار وسایل ارتباط جمعی آن جامعه استنباط و استخراج می‌شود.» (پستمن، ص ۹۹) و نیز «مفهوم حقیقت و حق بستگی زیادی به شکل و ابزار بیان آن دارد.» (پستمن، ص ۹۸) پستمن معتقد است که روزگار کنونی، تلویزیون ساختار گفتمان ما را متحول کرده و استفاده‌های خاص را از هوش با ارایه و خلق اشکال متنوعی از بیان حقیقت سازمان داده است.

با این وجود، پستمن بر داوری خود شک می‌کند و می‌گوید که «تمامی این اظهارات و گفته‌هایی از این دست را من عمیقاً و دقیقاً بررسی کرده‌ام و نمی‌خواهم ادعا کنم که اینها [= برنامه‌های تلویزیون] هیچ‌گونه پیام آموزشی به همراه ندارند» (پستمن، ص ۶۹) بنابراین، مشخص است که او خود می‌داند نمی‌تواند و نبایستی نتیجه‌گیری‌های خویش را از یک محدوده خاص و جزئی به کل تولیدات تلویزیونی و در همه جا تعمیم بدهد.

پستمن در فصل سوم کتاب به موضوع فرهنگ آمریکا در عصر چاپ و کتابت می‌پردازد و تاریخ قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی را این کشور مورد

رویای عصر طلایی

نویسنده: امیلیا نرسیسیانس

زوال فرهنگ در بستر عشرت

زندگی در عیش، مردن در خوشی

نیل پستمن

تهران، ۱۳۷۵

ترجمه: صادق طباطبایی

انتشارات مؤسسه اطلاعات



اشاره:

بررسی جایگاه رسانه‌های دیداری –
شنیداری سینما و تلویزیون در
میان اندیشمندان و پژوهشگران

علوم ارتباطی را می‌توان در دو دیدگاه کاملاً

انتقادی دسته‌بندی کرد؛ گروهی که به پیروی از اندیشه‌های

چیگرایانه، موقعیت این رسانه‌ها را در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، ماحصل القای

آرمان‌های طبقه‌ی حاکم (بورژوازی) برای وادار ساختن طبقه‌ی محکوم (پرولتاریا) به سازش و پذیرفتن وضع

موجود می‌دانند. اصطلاح صنعت فرهنگ که توسط آدورنو و هم‌فکرش (هورکهایمر) وضع شده بود، دقیقاً برای توصیف رابطه‌ی

موجود بود. اگر آدورنو از موضع یک مدرنیست نخبه‌گرا به پدیده‌ی یکپارچه‌سازی فرهنگی (uniformity of culture) در

روزگار حاکمیت نظام استودیویی و چند شرکت بزرگ فیلم‌سازی و شبکه‌ی تلویزیونی بر رسانه‌های سینما و تلویزیون معترض

بود؛ فردریک جیمسون به انتقاد از وضعیت این رسانه‌ها در مرحله‌ای از رشد سرمایه‌داری است که منطبق فرهنگی آن به جای

یکپارچه‌سازی پیشین، بر تگثرگرای و پراکندگی مبتنی است. در هر حال، منتقدان چیگرا با اتکا به یافته‌های اقتصاد

سیاسی، وضعیت فرهنگ و هنر و همچنین سینما و تلویزیون را در نظام سرمایه‌داری بررسی و تحلیل می‌کنند.

در برابر این منتقدان، گروه دوم قرار دارند که رسماً چیگرا نیستند بلکه بایستی آنها را به لحاظ جهتگیری سیاسی،

دموکرات‌های رادیکال دانست. این عده، توجهی به پایه‌های مادی فرهنگ ندارند بلکه وضعیت موجود را ناقض آرمان‌هایی

مانند آزادی و فردگرایی می‌دانند که بورژوازی در دوران بالندگی خویش و کنار زدن نظام زمین‌داری ادعای آنها را داشت. این

عده، معمولاً با سخنانی حسرت‌آلود از بهشت گمشده‌ی پیشامدرن می‌گویند و می‌نویسند. این گروه از منتقدان می‌کوشند

در چارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، اصلاح (reform) جایگاه فرهنگ و هنر به ویژه رسانه‌های سینما و تلویزیون را

نجات دهند در حالیکه منتقدان چیگرا چنین دگرگونی‌ای را در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری امکان‌پذیر نمی‌دانند.

نیل پستمن از منتقدان گروه دوم به شمار می‌رود. یعنی بایستی او را دموکراتی دانست که انتقادهای تند و رادیکالی دارد

که با نوستالژی دوران پیشامدرن آمیخته است. کلام او به گونه‌ای است که گاهی به نظر می‌رسد مخالف تکنولوژی است.

لحن او کاملاً نخبه‌گرایانه است. انتقاد اصلی او به رسانه تلویزیون آن است که عامل تنزل فرهنگ و هنر سطح عالی

(high culture) و ترویج فرهنگ عامه‌پسند (popular culture) است. تا به حال چند کتاب از این نویسنده و منتقد

امریکایی که عمدتاً تحلیل فرهنگ جامعه امریکاست به فارسی ترجمه شده است. در اینجا، نقد یکی از کتاب‌های معروف او

انجام شده است که به ملاحظه خوانندگان اندیشمند کتاب ماه هنر می‌رسد.

ما «دعوت می‌کند که همراهی مجدد آنان را بپذیریم». (پستمن، ص ۱۹۹) و رویدادهای مختلف گاهی دردآور در سایر نقاط جدی تلقی نکنیم و باور کنیم که اخبار تلویزیون هم برای سرگرم ساختن ما به نمایش درآمده است.

البته بایستی انتقاداتی را هم بر پستمن وارد دانست از جمله اینکه او در انتقادات خود از تلویزیون قادر به اثبات این موضوع نیست که تلویزیون عیناً دارای همان «بازتابی» است که او فکر می‌کند. به این معنی که تلویزیون قادر باشد تا معنی حقیقت و واقعیت رویدادها را چنان عوض کند که بیننده، معصومانه با چشمانی بسته، خود را یکباره تسلیم آن کند هر چند پذیرفتنی است که رسانه‌ها در اشاعه معنی پیام نقش به‌سزایی دارند و در ماهیت پیامی که انتقال می‌دهند، دگرگونی‌هایی انجام می‌دهند، ولی رابطه همبستگی بین تلویزیون به عنوان رسانه‌ای که صدا و تصویر را به طور همزمان و زنده می‌تواند مخابره کند و قادر است تمامی موضوعات زندگی ما را از مباحث جدی سیاسی و تعلیم و تربیت گرفته تا مطالب پیش افتاده ارائه کند. اگر پستمن نگران تنزل جنبه‌های آموزنده برنامه‌های تلویزیونی و ارزش‌های تقدیس شده است، مسلماً او بایستی عوامل نامرئی اجتماعی و اقتصادی دیگری که این موضوعات را در جامعه تهدید می‌کند نادیده نگیرد. به عنوان مثال طبقات متفاوت اجتماعی دارای سرگرمی‌ها و اوقات فراغت‌هایی هستند که بنا بر موقعیت اجتماعی خود از آن بهره می‌برند. این سرگرمی‌ها می‌تواند از استفاده مواد افیونی تا لذت بردن از «فرهنگ بالا» را هم شامل باشد؛ به اضافه اینکه در جامعه‌ی آمریکا تقریباً هر گروه سیاسی امکان تبلیغ دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی خود را داراست، از این رو، تماشاگران تلویزیون، استفاده‌کنندگان صرف یک جهان بینی واحد و خاص نیستند. به عبارت دیگر، «حقیقت‌ها» و «واقعیت‌ها» می‌تواند با اشکال متفاوت در دسترس تماشاگر آمریکایی قرار گیرد. همچنین، باید خاطر نشان کرد، برخلاف نظر پستمن منبع ارتزاق خبری مردم آمریکا نیز محدود به تلویزیون نمی‌باشد. بنابراین، نمی‌توان منکر تسهیلاتی شد که این رسانه در اختیار مردم قرار می‌دهد. و تاثیرات آن بر ذهن آمریکاییان، تنها منبع پردازش اطلاعاتی نیست و منابع دیگر هم وجود دارد.

پستمن در کتاب خود عنوان می‌کند که در «عصر طلایی» یعنی دوره‌ی قبل از ظهور تلگراف و تلویزیون، مردم مشارکت بیشتری در توزیع اخبار و اطلاعاتی داشتند که به همگان مربوط می‌شد. در این عصر، اخبار و اطلاعات در سطح ملی مهمتر از اخبار و اطلاعات محلی بود و به همین دلیل عده بیشتری را درگیر می‌کرد. این وضعیت در روزگار رواج تلویزیون کاملاً دگرگون شده است.

پستمن درباره اینکه ماتوان کشش این همه بمباران خبری را نخواهیم داشت، بیمناک است که تماشاگران چه واکنشی را ممکن است نشان دهند. البته در واقعیت، همه تماشاگران تلویزیون در یک حد مساوی از برنامه‌های آن استفاده نمی‌کنند و فکر کردن به همه موضوعاتی که تلویزیون مطرح می‌کند برای یک فرد خاص ناممکن به نظر می‌رسد. اگر فرضاً به «عصر طلایی» مورد نظر پستمن برگردیم آیا می‌توانیم مدعی شویم که هر فرد از افراد جامعه دائماً درگیر اطلاعات مکتوبی بود که توسط روزنامه‌ها به او داده می‌شد؟ در واقع، با مقایسه این دو دوره می‌توانیم به این نتیجه برسیم که ادبیات مکتوب دیروز بر خلاف ادبیات الکترونیکی امروز نمی‌توانسته است طیف وسیعی از مردم را درگیر کند.

امروزه، اخبار تلویزیون برای خردسالان نیز مفید است و اطلاعات

وسعی در مورد جهان به آنها می‌دهد؛ اطلاعاتی که مربوط به مردم، جغرافیا و رویدادها و حوادثی است که اطلاع یافتن از آنها در زندگی روزمره به صورت حضوری برای تماشاگران امکان‌پذیر نیست.

طبق تحقیق پیمایشی گونتر و مک‌آلیر^۲ که در مدت یک‌سال بین کودکان پنج تا ده‌ساله آمریکایی صورت گرفته است، مشخص شده که بیشتر از نصف کودکان اطلاعات مربوط به ریاست جمهوری و معاون او را از طریق تلویزیون به دست آورده‌اند. ۳۰ درصد آنها نیز معتقدند که تلویزیون بهترین منبع برای آگاهی از مجلس آمریکاست و ۲۱ درصد همین عقیده را در مورد دادگاه عالی داشته‌اند؛ در حالی که در «عصر طلایی» که پستمن آن را مطرح می‌کند، شاید به سختی می‌شد از کودکان پنج تا ده ساله راجع به موضوعاتی جدی از این قبیل سؤال کرد. این محققان پرسش‌های دیگری نیز از کودکان پرسیده‌اند، از جمله اینکه آیا آنها با والدین و دوستان خود درباره‌ی وقایعی که از برنامه‌های خبری تلویزیون پخش می‌شود بحث و گفت‌گو می‌کنند؟ آیا آنها به اخبار تلویزیون توجه دارند؟ آیا آنها سعی می‌کنند درباره‌ی اطلاعات مربوط به آنچه که از اخبار تلویزیون پخش می‌شود، اطلاعات بیشتری هم به دست آورند؟ نتایج پژوهشی این دو محقق آمریکایی نشانگر آن است که کودکان آمریکایی از مطالب داده شده از طریق تلویزیون، سرسری نمی‌گذرند و آنها را با جدیت خاص دنبال می‌کنند.

برنامه‌های خبری و تفسیری تلویزیون آمریکا مانند «نیوزنایت» یا «کوئستچن تائم» برنامه‌هایی هستند که مسائل جدی در آنها مطرح می‌شود. همچنین اخباری که در حاشیه تلویزیون به صورت زیرنویس نمایش داده می‌شود نیز به آنچه که گوینده خبر نمی‌تواند به زبان آورد کمک می‌کند تا تماشاگر احاطه کامل به اطلاعات بیشتری داشته باشد. با وجود این، پستمن معتقد است که تلویزیون نمی‌تواند اطلاعات کافی در اختیار تماشاگران بگذارد. تماشاگران به خوبی آن چه را که به صورت پیام به شکل تصویر یا گفتار به آنها داده می‌شود ادراک می‌کنند و حتی با هوشمندی تمام از آنچه هم که به آنها گفته نمی‌شود آگاهی دارند. تماشاگر با در دست داشتن یک دستگاه ریموت (کنترل از راه دور) قادر است شبکه‌های تلویزیونی را بلافاصله تعویض کند و حتی با به بازار آمدن تلویزیون‌های چند صفحه‌ای، چند کانال تلویزیونی را که ممکن است اخبار پخش کنند، به طور همزمان ببیند و با هم بسنجد و متوجه سلیقه‌ها و دیدگاه‌هایی که در پشت انتقال خبر نهفته است بشود. برخلاف اظهار نظر پستمن بایستی گفت که چهره‌های خندان مجریان تلویزیون جنبه ضمنی و حاشیه‌ای دارد، زیرا تماشاگران با ذهنیت شوخی، مزاح یا لودگی پای گیرنده‌های خود نمی‌نشینند. آنها مسلماً در اخباری که راجع به سیل، زلزله، قحطی، گردباد و یا دیگر رخدادهای سیاسی غم‌انگیز، است نمی‌خندند. موضع‌گیری‌های راست و چپ در مورد وقایع سیاسی از نظر تماشاگر پنهان نمی‌ماند. با وجود این، پستمن برای به کرسی نشاندن ادعای خود، استفاده‌کنندگان از رسانه‌های متفاوت را به صورت تحقیرآمیزی دست‌کم می‌گیرد و می‌نویسد:

«کسی که کتابی را می‌خواند یا در مقابل تلویزیون نشسته است یا به ساعت مچی خود نگاه می‌کند، غالباً علاقه‌ای ندارد به اینکه بداند چگونه و تا چه میزان هر کدام از این وسایل در سازمان دهی و کنترل فکری او نقش دارند، چه رسد به اینکه اصلاً بداند چه برداشتی از جهان توسط کتاب، تلویزیون یا ساعت به او القاء می‌شود». (پستمن، ص ۷۷)

بعد از این هشدارهای عالمانه پستمن، ممکن است که بتوان فرض کرد



روش خاصی خلاصه و محدود گردد تا قابل و سپس مخابره گردد. از این رو، «تلگراف ماهیت و شکل ذاتی و محتوای این ارتباط‌های جمعی و این محاوره‌های عمومی و این وجدان و شعور اجتماعی را ناهمگون و نامنسجم و منفک از یکدیگر ساخت...» (پستمن، ص ۱۷۰). همچنین او درباره‌ی صنعت عکس برداری نیز معتقد است «به منظور (از میدان) به در کردن زبان که مهم‌ترین وسیله برای تبیین و درک و تفاهم است، ایفای نقش کرد» (پستمن، ص ۱۷۸).

پستمن همین قضاوت را درباره‌ی رادیو و سینما که گرچه نوشتار هم داشته باشند، گسترش می‌دهد زیرا معتقد است که همه این رسانه‌ها با کاستن از کتاب‌خوانی، موجبات زوال فرهنگ والا را در آمریکا و ترویج ساده‌پسندی را فراهم ساخته‌اند. با این وجود، پستمن تمامی این رسانه‌ها را به عصر پس از تلویزیون مربوط می‌داند و معتقد است پس از اختراع و رواج این رسانه در میان خانواده‌های آمریکایی، مرحله‌ی تازه‌ای از سقوط فرهنگ ظهور کرده که تا پیش از آن سابقه نداشته است. به عقیده او تلویزیون رسانه‌ای است که در آن تصاویری که پخش می‌شود تماشاگر را وادار می‌کند که حتی یک لحظه از آن چشم بردارد زیرا تلویزیون جنبه سرگرم‌کنندگی قوی دارد. پستمن در این باره می‌نویسد که «مشکل اساسی تلویزیون این نیست که برنامه‌های سرگرم‌کننده هدیه می‌کند بلکه مشکل اساسی آن جا است که هر موضوعی را به عنوان موضوع سرگرم‌کننده و به صورت سرگرمی به نمایش درمی‌آورد» (پستمن، ص ۱۹۸).

دفاعی پستمن به برنامه‌های خبری تلویزیون بیشتر از برنامه‌های دیگر است؛ مخصوصاً هنگامی که مجری برنامه‌های خبری با لبخندی شیرین از

بررسی قرار می‌دهد. این دوره، برهه‌ای از تاریخ آمریکاست که حاکمیت چاپ در این سرزمین مستولی بود. به نظر او انگلیسی‌ها توانستند زبان و کتابت خود را در آمریکا مستقر کنند و آن را به انحصار خود در آورند (پستمن، صص ۱۱۳-۱۱۱) و ادبیات انگلیسی را در قاره جدید اشاعه دهند. اوسپس پیرامون فراگیر شدن ادبیات کتبی و افزایش خوانندگان، مثال‌های متعددی ارائه می‌دهد، مانند اینکه «نوشتن یک کتاب یا خواندن آن به زمان نیاز دارد؛ [زیرا] کتاب، تلاشی برای استمرار بخشیدن به تفکر و کوششی برای شرکت در مناظرات و گفت‌گوهای مؤلفان آن است. (پستمن، ص ۱۷۰)

باید به پستمن خاطر نشان کرد که انسان برای درک گفتار شفاهی نیز مطالب شنیده شده را در ذهن خویش پردازش می‌کند. لذا، فعالیت ذهن مخاطب، الزاماً به خواندن متون نوشتاری منحصر نیست بلکه متون دیداری و شنیداری به سبب آنکه بیننده یا شنونده برای درک آنان نیازمند تفکر و آشنایی با قراردادهای یک متن تصویری یا صوتی است، فعالیت ذهنی مخاطب را طلب می‌کند.

پستمن با نگاهی گذشته‌گرا به آمریکا می‌نگرد و معتقد است می‌توان در آمریکا در کنار صنعت چاپ، هنوز فرهنگ گوش فرا دادن به سخنرانی‌ها از بین نرفته است و این فرهنگ خاص، برای خیل عظیمی از مردم آمریکا هنوز معتبر و قابل استفاده است. (پستمن، ص ۱۳۳).

پستمن به غیر از تلویزیون به ابزارهای ارتباط جمعی اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی مانند تلگراف، عکاسی، رادیو و سینما می‌پردازد. او معتقد است که ظهور تلگراف باعث شد تا مرزها شکسته شود و استفاده از کلمات و جمله‌بندی‌های کوتاه و پیام‌های شفاهی توسط متصدی تلگراف به



تاریخ سینمای آذربایجان

ناظم صادق اوف

علی اصغر شهیدی

مؤسسه انتشارات تلاش

آگاهی و آشنایی از چگونگی روند سینمای ممالک دیگر جهان، به ویژه کشورهای مجاور خودمان، می‌تواند علاوه بر آشنایی و شناخت موقعیت سینمای ایران در برابر کشورهای دیگر، ما را در ادامه‌ی مسیری متعالی‌تر و رو به رشد یاری دهد. سینمای

کشورهای مجاور همیشه به دلیل یدک کشیدن عوامل مشترک اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نژادی و اقلیمی بیش از دیگر نقاط جهان می‌توانند بر روند سینمای یکدیگر تأثیرگذار بوده و اعتلای هنر فیلمسازی مشرق زمین را به دنبال داشته باشند. مترجم کتاب نخستین آشنایی‌اش را با سینمای آن سوی ارس مربوط به سال‌های پس از نیمه دوم دهه‌ی ۴۰ می‌داند، دورانی که فیلم‌هایی چون آرشین مال آلان، احمد هارادیر، مشهدی عباد، کوراخلو، سینمای متفاوتی را به لحاظ صداقت، رک‌گویی و به لحاظ طنز تلخ و گزنده ارائه می‌دادند.

پی‌جویی مترجم به سینمای آذربایجان او را با کتاب حاضر که به زبان ترکی آذربایجانی و به خط کریل نوشته شده آشنا ساخت و موجبی شد برای ترجمه و آشنایی خوانندگان با این سینمای مهجور.

نویسنده متذکر این نکته می‌شود که در وهله‌ی اول باید قدرت خلاقیت سینماگران مان را بشناسیم تا به اهمیت و ارزش آن پی ببریم، چرا که هر فیلمسازی بی‌تردید مرحله‌ی خاصی از مراحل مختلف حیات ملت خود را به تصویر کشیده و آن را جاودانه می‌سازد. در اثر حاضر نویسنده به زندگی، آثار، مکتب و زبان تصویری دوازده تن از بزرگان سینمای جمهوری آذربایجان همچون عباس میرزا شریف‌زاده، جعفر جبارلی، صمد مردان اوف، حسن سید بیگلر و دیگران پرداخته است و سپس به بحث فیلم‌گرافی سینمای آذربایجان و فیلم‌گرافی فیلم‌سازانی که نامشان بدون شرح حال در کتاب آمده، اشاره می‌کند. وی در مورد عباس میرزا شریف‌زاده می‌نویسد:

او همواره به هنگام فیلمبرداری از بازیگرانش می‌خواست که خویشتن خویش را فراموش و آزادانه به ایفای نقش محوله بپردازند. او دریافته بود که در سینما، مونتاژ از عوامل مهمی است که کارگردان با استفاده مناسب از آن می‌تواند بر تأثیرات فیلم خود بیفزاید، بنابراین به فراگیری جدی قواعد آن به طور کامل می‌پردازد. از شریف‌زاده در مقام بازیگر و کارگردان تئاتر می‌توان به آثاری چون اوق‌تای، دمیرچی کاوه، قاجاق‌لار، داغیلان تیفاق، ایلپس و... و در مقام بازیگر سینما به آثاری چون خازبولات و باقوش و در مقام کارگردان سینما به حاجی قارا اشاره کرد. شریف‌زاده معتقد بود سینما موسیقی است، سینما تئاتر است، سینما ادبیات و عالم است، لکن همه‌ی اینها به صورت جدا از هم بیگانه نمانده‌اند و با هم یکی شده و به فیلم‌ساز بر می‌شویند و هر کدام از عناصر ارگانیک آن به حساب می‌آیند. وی علاوه بر تلاش در حوزه درام‌نویسی و تئاتر، در دوران تولد سینما و موفقیت‌های اولیه‌ی آن نقش مهمی ایفا می‌کند و یکی از پایه‌گذاران فن سناریونویسی در سینمای آذربایجان به شمار می‌رود. همچنین او در مقام سناریست فیلم با خلق آثاری با ایده، ژانر، فرم، مضمون و اسلوب عالی و تربیت کادرهای ممتاز و هنرمند در سینما موجب رشد روزافزون هنر هفتم در آذربایجان شد و با ارائه نظرات انتقادی‌اش، راه را هموارتر کرد. و به همین دلیل است که اکنون آذربایجان فیلم‌نامه‌ی جعفر جبارلی را به دنبال خود یدک می‌کشد. از وی نمایشنامه سویل، و اودگلینی و در سناریو نیز می‌توان به حاجی قارا، الماس، اولول، محبت اویونو و عصمت و... اشاره کرد. ترجمه کتاب حاضر می‌تواند در شناخت ما نسبت به این سینما، نقش شایانی داشته باشد.

تماشاگر تلویزیون نسبت به حوادث پیرامون خود بی‌تفاوت است ولی به سختی می‌شود قبول کرد که او کورکورانه و بدون تفکر از کنار اخباری که به او داده می‌شود عبور می‌کند.

اگر بار دیگر به دوره عصر کتابت و فرهنگ سطح بالای آن، نوستالژی آدم نخبه‌گرایی مانند پستمن است برگردیم، باید از او سؤال کنیم که آیا اخبار در سطور مکتوب عصر پیش از تلویزیون تحریف نمی‌شد؟ آیا خوانندگان باسواد آن روزگار فریب انشای زیبای نویسندگان را نمی‌خورند و همه در حقیقت شناور بودند؟ پستمن باید متوجه باشد که رسانه‌ها از هر نوع و در اعصار متفاوت می‌توانند موضوعاتی را مطرح کنند که حقیقت نداشته باشند ولی مردم هوشیارانه و آگاهانه با جدیت تمام ناظر و آگاه بر پدیده‌هایی هستند که در کنار آنها می‌گذرد. بنابراین با تردید فراوان می‌توان با پستمن هم عقیده شد که تلویزیون دارای همان «بازتابی» است که او مطرح می‌کند، یعنی قادر است واقعیت‌ها را کاملاً تحریف کند و نظام ارزشی ما را زیر پا بگذارد.

برخلاف پستمن، صاحب نظران دیگری هم وجود دارند که گرچه نسبت به تلویزیون انتقاداتی دارند اما اساس آن را نفی نمی‌کنند. برای مثال جان هارتلی و جان فیسک^۱ مانند خیل عظیمی از نویسندگان معتقداند که تلویزیون مانند یک متن نشانه شناختی دستور خاص خود را دارد که با رمزگشایی می‌توان آن را خواند. در حالیکه پستمن معتقد است از تلویزیون به خاطر شکل عرضه‌ی آن که صرفاً جنبه‌ی تصویری دارد، نمی‌توان استفاده هوشمندانه کرد. او بارها در کتاب خود تأکید می‌کند که تلویزیون یک رسانه خطرناک و مضر است و نمی‌تواند حرف خود را تا به انتها ثابت کند. مسئله مهمی که پستمن فراموش کرده این است، در دنیایی که اطلاعات با سرعت کم‌رود و بدل شوند، تعداد بی‌شماری از ایده‌ها و افکار در روند انتقال اطلاعات گم می‌شوند و از بین می‌روند. اما در سیل اطلاعاتی که در عرض روز از طریق تلویزیون سرازیر می‌شود، اطلاعات و ایده‌های مفید نیز وجود دارند که توسط تماشاگران باید انتخاب شوند.

در هر حال در یک جمع‌بندی نهایی، برخلاف آنچه پستمن مطرح می‌کند، دنیا نیازمند اطلاع‌رسانی بیشتری است و این جست‌جوگران اطلاعات هستند که باید از خیل اطلاعات تلویزیونی، کامپیوتری، کتب و مقالات اطلاعات مفید را به دست آوردند. برای همین منظور، بایستی اصل موضوع که جریان تبادل و انتقال سریع اطلاعات است وجود داشته باشد نقش تلویزیون یا سایر رسانه‌ها، اعم از مکتوب یا مصور در همین ارتباط اهمیت به سزایی پیدا می‌کند در حالی که پستمن محتوای نامناسب تعدادی از برنامه‌های سرگرم‌کننده یا خبری تلویزیون را به حساب کل این رسانه می‌گذارد و نتایج غیرعلمی می‌گیرد.

پانویس‌ها:

- 1- resonance
- 2- high culture
- 3- Gunter, Barrie and Jill L. McAleer. *The one Eyed Monster?* (1990).
- 4- Fisk, John and John Hartley, *Reading Television.* (1978).